

در رابطه با عنایت و اهتمام قرآن کریم به موضوع «معداد» که مورد بحث ما است در مقاله های قبل، تعدادی از استدلالهایی را که برای اثبات «معداد» در این کتاب مقدس صورت گرفته است ذکر کردیم اکنون در پی گیری آن بحث، توجیه باین نکته لازم است که برای اثبات یک موضوع سه راه وجود دارد:

۱- با ترتیب مقدماتی که در اصطلاح صغرا و کبرا نامیده میشود استدلال کنیم و آن موضوعرا از راه اقامة برهان به اثبات برسانیم.

۲- موضوع مورد نظر را عیناً ارائه بدھیم تا با مشاهده آن حقیقت امر از راه حس ثابت و مسلم شود.

۳- موضوع مورد نظر را علاوه براینکه ارائه میدھیم علت و سبب پیدایش آنرا نیز ارائه بدھیم تا هم مسبب مورد مشاهده قرار بگیرد و هم سبب آن.

مشلا در موردی که وجود آتش را میخواهیم ثابت کنیم، اگر از وجود دود و حرارت و آثار دیگری که از دور بچشم میخورد بوجود آتش استدلال کنیم این همان اثبات مطلب از راه ترتیب مقدمات علمی و راه اول است.

و اگر شخص را نزدیک تر برده و آتش را عیناً به اونشان پدھیم این راه دوم برای اثبات موضوع است.

و اگر هیزم را بساوریم و در پیش چشم اوروشن کنیم و آنرا تبدیل به آتش نمائیم راه سوم را پیش گرفته مسیب و سبب آنرا مورد مشاهده او قرار داده ایم.

این هر سه طریق که ذکر گردید هر چند

# معداد

آیت الله حسین نوری

## \* اثبات معداد از راه مشاهده و برهان

## \* فرزند صد ساله و پدر پنجاه ساله

## \* پیوند خوردن اجزاء مرغان بر سر کوهها



حقیقت امر را ثابت می کنند ولی راه سوم همیشه قوی ترین راه اثبات است چنانکه راه دوم نیز از راه اول قوی تر است.

قرآن کریم برای اثبات معداد هرسه راهی را که ذکر گردید در پیش گرفته و این موضوع مهم را از تمام راهها اثبات کرده است تا راه شک و شبیه ای باقی نماند.

راه اول که راه استدلال و اقامه برهان

است همان است که در مقاله های قبل به شرح آن پرداختیم.

و این آیه از سوره بقره مبین راه دوم است:

«أَوْ كَالَّذِي مَرْعَلَنِ فَرِيزَةٌ وَهِنَّ لَحَاوِيَةٌ عَلَى  
غُرُوشَهَا قَالَ آتَى يُبَشِّيْهِ مُهِدِّهُ اللَّهُ بَنْدَهْ مُؤْتَهَا  
فَإِمَانَةُ الْأَمَّةِ عَامَ ثُمَّ قَالَ كَمْ لَيْشَتْ قَالَ لَيْشَ تِبَّهَا  
أَوْ تَهْنَهْ تِبَّهَا قَالَ لَيْشَتْ مَا لَهَّ عَامَ فَأَنْظَرَ إِلَيْهِ عَلَيْهِ  
وَشَرِابِكَ لَمْ يَكُنْتَ وَلَنْظَرَ إِلَيْهِ جِنَارِكَ وَلَنْجَنَلَكَ آيَةٌ  
لِلْأَنَّسِ وَلَنْظَرَ إِلَيْهِ الْعَطَامَ تَكْتَقَ لَتِشَغَا ثُمَّ نَكْنُوْهَا  
لَخَمَافَتَنَ تَهْنَهْ لَهَّ قَالَ أَعْلَمُ آذَاهُ اللَّهُ عَلَىٰ لَكُنْ شَهِيْهَا  
فَدِيرِهِ»<sup>۱</sup>

این آیه سرگذشت کسی را ذکرمی کند که در ضمن مسافرت خود در حالی که بر الاغی سوار و مقداری آشامیدنی و خوراک که در تفاسیر آنرا شیر و آب انگور و انجیر و انگور ذکر کرده اند همراه داشت. از کنار آبادی ای که خراب و درهم ریخته شده و اجساد کسانی که در آن ساکن بوده اند پوسیده شده و قطعات استخوانهای آنها در روی زمین ریخته و بهم آمیخته شده عبور کرد و هنگامی که این منظره را دید گفت خداوند این مرد گاترا چگونه زنده می کند؟ او چنانکه قرآن موجود در آیه نشان میدهد یک فرد عادی نبود و این سخن را از روی انکار و تردید بزبان نیاورد بلکه او یکی از پیامبران بود که به گواهی همین آیه و روایاتی که در تفسیر آیه آمده است خداوند با او سخن گفته است ولذا این سخن را هرگز از روی انکار و تردید نگفت و مطلب برای او از راه دلیل و برهان روشن بود و خداوند متعال چنانکه در آیه ذکر شده است فرمود: «وَلَنْجَنَلَكَ آيَةٌ لِلْأَنَّسِ» اراده کرد دلیلی را برآماس راه دوم که ذکر گردید بوجود بیاورد تا مردم با مشاهده آن موضوع «معداد» را روشن تر از راه برهان و دلیل

کلی بختی و نهضت جزء آنم آذگهن پائینک سغاً واعلم  
آن الله عنزٰ حکیم»<sup>۱</sup>.

این آیه همانطور که بیشتر مفتران ذکر کرده‌اند در این مورد است که روزی حضرت ابراهیم «ع» از کنار دریائی می‌گذشت مرداری را دید که در کنار دریا در حالی که مقداری از آن در داخل آب و مقداری دیگر درخشکی است افتداده است و پرندگان و حیوانات دریا و خشکی از دو سو آنرا طعمه خود قرار داده‌اند حتی گاهی بر سر آن با یکدیگر نزاع می‌کنند، دیدن این منظره حضرت ابراهیم را به یاد کیفیت زنده‌شدن مردگان پس از مرگ انداخت و گفت پروردگارا بمن نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی خداوند فرمود: مگر ایمان به این مطلب نداری؟ او پاسخ داد: ایمان دارم ولی میخواهم اطمینان قلی پیدا کنم (البته برهان صحیح یقین می‌آورد ولی آنچه که عواطف انسان را بهتر سیراب می‌کند شهود عیشی است) خداوند دستور داد: چهارپرنده را بگیر<sup>۲</sup> و آنها را ذبح کن و گوشهای آنها را با هم بامیزیسین آنها را چند قسمت کن و هر قسمی را بر سرکوهی بگذار و از آن پس آنها را بخوان.

او همین کار را انجام داد و دید اجزای مرغان از نقاط مختلف جمع شد و جزء بدن هر مرغی به بدن آن متصل گردید و حیات و زندگی هریک بآن برگشت.

پس از آنکه حضرت ابراهیم «ع» این صحته شکست انجیز را دید خداوند به او وحی کرد که: «واعلم ان الله عنزٰ حکیم» یعنی بدان که خداوند بر هر چیزی توانا است و کارهای او بر اساس و حکمت انجام می‌گیرد و با داشتن قدرت بی‌پایان و علم نامحدودی که بر پایه حکمت استوار است

قرآن کریم آن شخص را که کدامیک از پیغمبران خدا بوده است آیا «عزیزاً» بوده است چنانکه مشهور است و در بعضی روایات آمده است و یا «ارمیا» بوده است در برخی دیگر از روایات مذکور گردیده است<sup>۳</sup> ذکر نکرده است. و همچنین آن شهر را که کدام شهر بوده است آیا بیت المقدس بوده است یا غیر آن؟ و آن مردم که در آن شهر ساکن بوده‌اند از چه قومی بوده‌اند هیچیک از اینها را معترض نکرده است چون منظور این بوده است که اصل موضوع را یعنی موضوع معاد را برای مردم روشن کند و به مفاد «ولنجلعک آیه للناس» آیشی را در این رابطه از راه مشاهده بوجود بیاورد تا تردیدی برای کسی باقی نماند.

او هنگامی که به میان آن مردم برگشت در غرف این صد سال تغییرات زیادی در شهر بوجود آمده و خرابی‌هایی آباد و آبادی‌هایی خراب گشته بود و همچنان در همان میانی که از میان آنها خارج گردیده بود با همان سرّ و وضع و قیافه به میان آنها آمد که حضرت امیر مؤمنان «ع» فرمودند:

«عزیزاً» از میان خانواده خود در حالی که پنجاه سال از عمر او گذشته بود و زنیش حامله بود خارج گردید خداوند او را صد سال بپیشاند و پس از آن زنده‌اش کرد و بخانه خود برگشت درحالی که فرزند او صد ساله شده بود ولی او همچنان پنجاه سال داشت.<sup>۴</sup>

راه سرّم برای اثبات «معداد» راهی است که به تقاضای حضرت ابراهیم «ع» بوجود آمده است و این آیه متکفل بیان آن می‌باشد: «وَإِذْقَانَ إِبْرَاهِيمَ رَبَّ آرْسَى كَيْفَ ثُخِنَ النَّفَقُ قَالَ أَوْلَئِمْ لَوْمَنْ قَالَ هَلْسُ وَلَكِنْ يَقْتَمَنْ قَلْبِي قَالَ فَمُذْأَزْتَهُ مِنَ الظَّبَرِ قَصْرَهُ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْتَ عَلَى

درک کشند از این جهت او را قبض روح کرد و بعد از یکصد سال ویرازنده کرد و از آن پس از او پرسید: چقدر در این نقطه بوده‌ای؟

او چنین فکر می‌کرد مقدار یکروز بلکه چون خورشید را در غیر وضعی که قبل از توقف خود دیده بود دید کمتر از یکرون در آنجا بوده است و چون مسأله «معداد» بر اساس علم و قدرت خداوتید استوار است خداوند متعال برای اثبات قدرت خود فرمود: «تو بیکصد سال در اینجا بوده‌ای».

اکنون به غذا و آشامیدنی خود نگاه کن و بین چگونه در طول این مدت خداوند آنرا تازه و با طراوت نگاه داشته و هیچگونه تغییری در آن رخ نداده است. او در این حال نگاه کرد دید انگور و انجر و شیر و آب انگور تازه و باطرافت است.

ولی نگاهی نیز به مرکب سواری خود بیفکن. او نگاهی به مرکب سواری خود افکند دید بعکس غذا و آشامیدنی که همانطور تازه مانده بود پوسیدگی و پراکندگی زیادی در وجود آن پدید آمده است که تمايانگر گذشت سالیان دراز است.

خداوند فرمود اکنون نگاه کن و بین اجزاء و ذرات پراکنده آنرا چگونه جمع آوری کرده و بهم پیوند میدهیم و آنرا زنده می‌کنیم او همچنانکه تگاه می‌کرد دید ذرات و قطرات از هم جدا شده بهم متصل و با هم ترکیب می‌شوند و گوشت و پوست و اعصاب بهم پیوند می‌خورند و هریک در جای مناسب خود قرار می‌گیرد بطوریکه آن مرکب کاملاً بحال اول خود برگشت!

وی هنگامی که این منظره را دید گفت: میدام خداوند بر هر چیزی توانا است.

خود غرایزش را تعديل نماید. مثلاً او برای حسن تفوق طلبی که خود یک احساس مفید و سازنده است ممکن است تمایلی به تجاوز به حقوق کودکان دیگر نشان دهد. این یک حالت عدم تعادل در غرایز است ولی نباید او را ابتداً به زور و تهدید از آن کار بازداشت بلکه باید حس نوع دوستی را در او تحریک کرد، و اگر در محیط سالم و با ملاحظه تعديل غرایز بازهم کودک به عادات ناپسند کشیده شد باید او را به نحوی که موجب آزردگی سخت او نشود تنبیه نمود تا در صورت سرکشی غرایز از عقاب قانون هراس داشته باشد که این خود نیز یکی از عوامل درونی بازدارنده از گناه و تجاوز است. در اینجا باید توجه به این وظيفة شرعی داشت که اگر تنبیه بدنه موجب سرخ شدن یا کبود شدن بدنه کودک باشد دیه بر انسان واجب است و دیه آن تا حدودی سنگین است، کسانی که زود به تنبیه بدنه متول می شوند باید به این مسئله توجه داشته باشند. بنابراین یکی دیگر از حقوق فرزندان حسن تربیت است ولی این موضوع مسائل فراوانی دارد و در این باره کتابهای بسیار توشه شده است. ما در اینجا فقط بطور قهقرست وار بعنوان یکی از حقوق فرزند نام می برم.

صالح و شایسته به جامعه خوبیش تحويل دهد؟ با چنین پدری بهتر آن است که آن ملازمت و مصاحبیت و دوستی هرگز نباشد. بنابراین شرط اول حسن تربیت، ایجاد محیط سالم و با ایمان و تقوا است و در عین حال باید کاملاً رفتار و کردار کودک در دوران تربیت که از هفت سالگی شروع می شود مورد مراقبت باشد. نکته دیگر اینست که نباید در تنبیه کودک عجله نمود چه بسا کودک برای عمل ناشایست خود دلیلی دارد یا اشتباهی مرتكب شده است باید او را متوجه نمود. خونسردی و آرامش شرط اساسی حسن پرورش و تربیت کودک است. از سوی دیگر باید سعی براین باشد که کودک بطور طبیعی و فطری بسوی خوبیها سوق داده شود و به میل خود از عادتها ریخت و ناپسند دوری کند. باید توجه داشت که غرایز در او بطور طبیعی رشد می کند و او نیز طبق خواستها و تمايلات غریزی حرکت می کند. باید روح ایمان و تقوا و درستکاری را در او پرورش داد تا به طبع

هدف حضرت ابراهیم(ع) که بازگشت اجزای بدنه هریک به بدنه اصلی خود میباشد تأمین می شود و طبق بعضی از روایات معروف این امر طافوس و خروس و کوتور و کلاح بوده اند که از جهات مختلف با هم فرق دارند.

۱- آیه ۲۵۹ سوره بقره.  
۲- تفسیر برهان ج ۱ ص ۲۴۶.  
۳- تفسیر مجتبی البیان ج ۲ ص ۳۷۰.  
۴- آیه ۲۶۰ سوره بقره.  
۵- مفسران قرآن، این معرفان چهارگانه را از نوع  
۶- تعداد این کوهها در قرآن صریحاً نامده است ولی  
دارند.  
۷- مخالف ذکر کرده اند زیرا در این صورت این معرفان اهل بیت(ع)  
کردن آنان و حکمت الهی افتضا می کند.

که این موضوع جامعه تحقیق یبوشد.

#### بنیه از معاد

نه مسأله شناسانی و تشخیص اجزاء بدنه مرد گان برای او مشکلی ایجاد نمیکند و نه جمع آوری آنها و تشکیل مجلد بدنه و زنده کردن آنان و حکمت الهی افتضا می کند.

#### بنیه از آغاز دعوت رسول خدا («ص»)

- ۱- بروای اطلاع بیشتر به کتاب المبحوح من السیره ج ۱ ص ۲۵۱ به بعد مراجعت نمایند.
- ۲- الاصابة ج ۱ ص ۶۱ و الاستیباب (حاشیه الاصابة) ص ۶۲ و طبقات ابن سعدج ۴ ص ۲۲۶ اسدالتفاہج ۵ ص ۱۸۶.
- ۳- سیره المصطفی هاشم معروف ص ۱۳۶، والیه این اشعاره شخص دیگری هم بنام شاوی بن عبیده سلسی نسبت داده شده که ما در شماره ۵۵ در ضمن داستان حتفه سرگذشت او را نقل کرده ایم.
- ۴- الفدرج ۸ ص ۳۰۸.
- ۵- در روایت امامی صدوق(ره) سند حدیث به ابو بصیر می رسد که او از امام صادق(ع) روایت کرده.
- ۶- و عبارت مناقب اینگونه است: «واعجب من ذلك رسول الله بين الحرين ففي التخلات يحلث الناس بما يغلا ويحلثهم بما هو آت وانت تتبع فنك؟!؟».
- ۷- روضه کافی (مترجم) ج ۲ ص ۱۲۲-۱۲۶ مناقب ج ۱ ص ۹۹ و امامی صدوق ص ۲۸۷ و شهادت داستان اسلام سلمان را نیز اشاره اند تمامی درجاتی خود ذکر خواهیم کرد.
- ۸- الطبقات الکبری ج ۴ ص ۲۲۴، الاصابة والاستیباب ج ۴ ص ۶۳ و اسدالتفاہج ۵ ص ۱۸۷.

- ۱- بحار الانوار ج ۱۸ ص ۱۷۷-۱۸۸-۱۷۹ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۱، سیره ابن اسحاق ص ۱۲۶.
- ۲- سیره ابن اسحاق ص ۱۲۱.